

ایست و مراتب شهرت ذکر فضایلش از لیالی و ایام و شهرور و اعوام اشهر -
 اگر او را ثالث معلّمین خوانند می شاید و اگر عقل حادی عشر دانند
 می سزد - آن جناب در آغاز حال از دبستان تعلیم الهی ادب آموزی
 کرده و از دانش کده فضل نامتناهی حکمت اندوزی نموده در آخر کار
 پرده کشای اسرار عالم سواد و بیاض گشت - و به نیروی کمالات خدا داد
 و نهایت معرفت بمبداء و معاد بر کتب معتبره که همگی از تصانیف
 استادان پاستانست و تفصیل آن در ذیل این صحیفه مرقوم حواشی
 خود پسند معنی طراز بقلم آورده دیدارچه هر کدام را از نام نامی
 حضرت ثانی صاحبقران شاه جهان بادشاه مزین ساخت - و مدت شصت
 سال صدر نشین مدرسه تلقین سنن و فرایض شرح نبوی صلوات الله
 و سلامه علیه و علی آله و صحبه بوده از برکات ذات عالی درجات و میامن
 مکارم صفات حمیداً خویش پنجاب بانکه هندوستان را ابریز فیض جاوید
 داشت - رفته رفته علم در عرصه تفرد بعنوانی بر افراخت که سائر
 آموزگاران روزگار در پیشش دبستان گزین استفاده فزون دانش گشته و جمله
 ادبای سخن پرداز مانند کودکان حرف شمار در جنب کمالاتش بشمار
 آمدند - بلکه ارباب دانش و اصحاب فطرت کامل ادیب یونان را از تهجی
 خوانان دبستان ادب آموزش و عقل دانش افروز را جزو کس مدرسه
 تعلیمش تصور نموده بدین تجویز درست خود را صاحب تمیز کامل
 دانستند - بالجمله آن صاحب فضایل صوری و معنوی حق عظیم بر سائر
 ارباب فضل ثبت کرده در سال هزار و شصت و هفت هجری متوجه
 دارالابقا گردید - اکنون در جمیع امور بهمه وجوه بارک و استحقاق جانشین
 آن جناب عرفان مآب مجموعه کمالات انسانی حقایق و معارف آگاه مولانا
 عبد الله خلف الصدق آن حضرت است که جامع جمیع علوم است

و صاحب مکارم اخلاق و کرامت اغراق و محاسن شعاذل و معامد خصایل
امید که ایند تعالی آن مظهر فیض ایزدی و مورد عنایات سرمدی را مسند
آرای انجمن فضایل بسی سال دارد ! *

مجمع فضایل صوری و معنوی مولانا عبد الحق دهلوی^۱

که مظهر فیض حق و مهبط نور مطلق است از خاک پاک دهلی
بپایه ظهور رسیده و مجموع علوم را جامع گردیده - در فقه و تفسیر و حدیث
ممتاز است و در منطق و معانی و کلام بی انباز - در مبادی جوانی
و مقدمه زندگانی به تحصیل علوم دینی پرداخت و معقول و منقول
بدلیل عقلیه و نقلیه خاطر نشین خویش ساخت و آنگاه به افاده و افاضه
مشغول گردیده روزگاری بتدریس و تعلیم گزافید - بعد از آن تن به ریاضت
و مجاهده در داد و در کشف و مشاهده در افتاده علم رسمی را واگذاشت -
و معنی توحید بر لوح دل برنگاشته بعزم کعبه در سفینه نشست و از بهر
طویل در گذشته به بیت الله رسید و معنی آن بیت را دریافت - و مدتی
در اماکن شریفه به تفصیل تحصیل فصول و ابواب دانش نموده مراجعت
به دهلی فرمود - و یک صد و چند کتاب از تصانیف مختصره و مطوله

۱ حاشیه بر تفسیر بیضاوی و حاشیه بر مقدمات اربعه تلویح و حاشیه بر معقول
و حاشیه میر سید شریف و حاشیه بر شرح موافق و حاشیه بر شرح عقاید تفتازانی
و حاشیه خیالی و حاشیه بر شرح شمسیه و حاشیه بر شرح مظالمه و حاشیه بر شرح
ملا و حاشیه عبد الغفور و حاشیه بر شرح عقاید ملا جلال دوانی در اثبات علم واجب
و دیگر حواشی در کنار حاشیه شرح حکمت العین و دیگر حواشی در کنار شرح هدایت
حکمت و دیگر حواشی در کنار مراجع الارواح * (اسامی حواشی که ملا عبد العکیم بقلم
آورده)

۲ جد مادری مصحح این کتاب بود *

بر صفحه روزگار گذاشته از دامگاه فنا به آرامگاه عالم بقا شتافت - و پس از رحلت آن جناب نورالحق خلف الصدقش که در علم و فضل شهره آفاق بود مدت مدید صدر آرای مدرسه استفاده گشته آخرکار او نیز از سر گفتگوی جهان گزان در گزشت - و در جوار مزار فیض آثار حضرت خواجه بزرگوار قطب الدنیا و الدین در مقبره پدر جاگزیده *

واقف رموز عجمی و تازی مولانا شکر الله

شیروازی مخاطب بافضل خان

که زاد و بومش شیواز است و در اکتساب جلایل عبادات و نیل انواع سعادات از باب خیرخواهی خلق و رضا جوئی خالق و قضای مطالب و انجاح مآرب کایفات و سرانجام امور دین و دولت بی انباز - هنگام تقریر و تحریر مقدمات حکمت طبیعی بتائید الهی زوان ارسطو و افلاطون را شاد می کرد و هم گفتگوی اشرافین را بدستیاری ضمیر روشن می گردانید - و از فیض سبحانه و تعالی طبع فیاض و عقل بالغ نظر کامل عیار در هر فن یافته - باعتبار فصاحت حسان عهد بود و در هیأت و هندسه و جزئیات دیگر همه حساب در وقت مذاکره صورت معنی از آئینه سخن بوجه احسن می نمود - و در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه از راه بغداد سورت به بهارپور رسیده فیض صحبت مقدم کتاب نکته دانی شایسته خطاب خانخانگی دریافته رعایتی نمایان یافت - آنکه بسفارش و صدارت آن عظیم القدر ملازم سرکار خیمه شریفه گشته از اواسط ایام بادشاهزادگی تا آغاز ایام فترت سرانجام مهمت دیوانی سرکار والی آن حضرت بدو تفویض یافته بمخاطب افضل خان مامور گردید - و چندی از فیض حضور

معزوم بوده بخدمت میر سامانی حضرت جنت مکانی پرداخت -
و در سال دوم جلوس مبارک از تغییر ادرات خان بیایه وزارت کل و منصب
هفت هزار و پنجاه هزار سوار رسیده تا سنه هزار و چهل و هشت که سال
رحلت اوست این خدمت را در نهایت شایستگی بتقدیم رسانید *

دانشور خود پرور علامه دوران

سعد الله خان

در فنون عام دینی و طلاقت زبان و فصاحت بیان و حفظ قرأت و مزید
کیاست و وفور حدس و فراست و اصابت رای و متانت اندیشه و قوت
حافظه ثانی و نظیر خود نداشت - و بعطای ربیع کمالات خدا داد و علو
فطرت ازل آورد و بخت مادر زاد مانند خود کامل اثر در همه فن مستشار
مؤمن گشته - قوت ممیزه خود بجنب کمالاتش در عداد کودکان حرف
شمار بشمار آمد و باوجود تخلق باخلاق کامله ربانی و تعالی بزیور ملکات
فلاسه ملکی و انسانی فضایل نفسانی ملکه از گشته علم نفرد در عرصه علم
و دانش بنوعی بر انراخت که در جنب فصاحت و بلاغت و روشنی
بیانش ارباب بدایع بیان و صنایع معانی مانند کودکان هیچ مدان از غایت
حیرت خاموشی گزین بودند - و بکمال استعداد ذاتی و قابلیت اصلی
جملگی حیثیات جزئی و کلیه بدست آورده سخنان رنگین و نو آیین
بآئینی بر زبان می آورد که دقیقه سنجان فضل و هنر از استماع آن چون
طومار پیچیده در حیرت فرورفته مانند قلم از خجالت سر بالا نمی کردند -
چه هرگاه مطلبی را بزیور حسن تقریر آرایش پذیر می ساخت از موج
گفتار نوعی آب بر روی کار بیان می آورد که معنی دل و جان

می یافت - کیفیت داخل شدن آن جناب در زمره اقبالمندان بصدارت موسوی خان و رسیدن بخطاب خانی و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار و فایز شدن بمرتبه وزارت کل هندوستان مفصل در سال چهاردهم جلوس مبارک مرقوم قلم وقایع نگار گشته - در سال هزار و شصت و هفت هجری دامن از تعلقات ظاهری برچیده بسیر ریاض قدس آهنگ فرمود *

منظور نظر عنایت بیچونی ملا علاءالملک

تونپ مخاطب بفاضل خان

در فنون حکمت ممارستی تمام داشت و به نیروی طبیعت هنگامه طبیعی را آن چنان می آراست و ریاض ریاضی را بتائید الهی بنوعی می پیراست که در حالت تقریر و تحریر مطالب انوری خان را در خط میکرد و صاحب تحریر را جامه کاغذ می پوشانید - بی مبالغه کلامش سرمایه بیان معانی بود و منطقش پیرایه سخفدانی - در حساب و جبر و مقابله هیچ یکی با او یزای مقابله نداشت و در هیئت و هندسه کسی را با او نیروی مقابله نبود - در آغاز حال بتوسط طی مرتبه هیولانی تا مرتبه عقل مستفاد ترقی نموده به تفصیل تحصیل فصول و ابواب دانش در ایران کرد - و در فنون دانش و بینش مرتبه معلم ثالث بل رتبه عقل اول بهمرسانیده چون جامع فضایل و عیبی و مکتسبی گشت بطورم بوستان هندوستان که مجمع و مرجع اصناف امم بل مجموعه زبده و خلاصه هنرمندان و منتخب مستعدان عالم است رو آورده بزمین الدوله امین الملت آصف مکانت والا شان میرزا ابوالحسن مخاطب بآصف خان که بزرگی و جلالت دینی و دنیوی پایه دانش پژوهی و حکمت

دانی از مرتبه معلّم ثانی در گزاینده بل دقیق حقایق آگاهی بما فوق
 درجه عقل نول رسانیده پیوست - و تا هنگام متوجه شدن آن والا جاه بعالم
 بالا همدم و دمساز بوده پس از آن در سلک استعداد یافتگان درگاه گیتی
 پناه منظم گشته بمقتضای قابلیت ازلی و استعداد اصلی بپایه منصب
 ارجمند خاندانمانی و خطاب فضل خانی رسید - و در عهد بادشاه فلک
 جاه محمد اورنگ زیب بهادر شاه عالم گیر بپایه وزارت کل هندوستان که
 بالاترین مراتب است و منصب پنج هزاری سرافرازی یافته بحسب
 نصیب زیاده بر دو هفته مسند آرای دیوان وزارت نبوده در سال هزار
 و هفتاد و سه از دار فقا رخت ارتحال بدار بقا کشید *

مورد مزاحم ایزدی مولانا شفیعی یزدی

مخاطب بدانشمند خان

مدتی استفادۀ علوم متداوله در ایران نموده و بقدر طاقت و استعداد
 در مراتب علمی استحضاری بهم رسانیده - و پس از تحصیل برای اکتساب
 رزق مقسوم مبلغی از تجار بعنوان مضرت گرفته به هندوستان جنته
 نشان که از غایت عظمت شان مصداق ارض الله واسع است رسیده حنفی
 در اردوی معلی بداد و ستد و خرید و فروخت پرداخته - بعد از جلب
 منافع به اراده مراجعت وطن چون به بندر سورت وارد گردید بکار فومانی
 بخت سعید مراتب فضل و دانش او بواسطت مقربان حضرت خلافت
 بعرض مقدس رسیده همین که نسیم عاطفت از گلشن جاوید بهار درگاه عالم
 پناه درباره طلبش وزیدن آغاز نهاد و موافقت طالع بلند مؤدۀ این فوازش
 بگوشش در داد شکر کفان و سجده گزاران گام در طی مراحل این سفر

فرخنده اثر گذاشته بعد از دریافت سعادت ملازمت بمنصب هزاره صد سوار سرافرازی یافت - چون هفتاد مرتب عامی را تمام در نوردیده و حکمت و هیئت را نیک ورزیده سخفش سغد ارباب معانی و هیئتش سر حساب نکرده دانی بود - و فکر درست و اندیشه رسا و طبع فیض اندیش و ذهن معنی پژوه داشت به برکت مرتبه دانی آن حضرت تربیت یافته دقیق مراتب دولت از دیگر همچومان در گزانیید و در مدت قلیل بخدمت جلیل القدر میر بخش و منصب پنجاه هزاره رسیده در سال هزار و هشتاد هجری از تعیناتیان ملک عدم گردید *

بحر موج فیض بخش مولانا محمد فاضل

بخشی

حسب المرافقت توفیق اسمانی چون قابلیت ذاتی و استعداد رهی با کمال و استکمال کسبی موافق افتاد در سائر فنون عقلی و نقلی قدرت و تفرد کلی اندوخته چون نقش نگین بر چار باش فضائل اربع مربع نشین گشت - و از علوم حکمت و تفسیر و اصول بهره وافی و نصیحه شامل یافته حلال معاهد منقول و کشف غوامض معقول گردید - آنگاه از وطن سعادت گوی ملازمت لزم البرکت گشته در سلک بندهای درگاه گیتی پناه حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه انتظام یافت - چندگاه در آن عهد بمنصب عدالت اردوی معلی و در ایام سلطنت حضرت صاحبقران ثانی تا سال هشتم جلوس بهمان منصب عز امتیاز داشته پس از آن رخصت گوشه نشینی در لاهور یافت - و در همان مکان بروقت معروف باجل موعود در چار گشته برحمت حق پیوست *

فاضل اکمل والا مقام مولانا عبد السلام

صاحب کمالات خداداد و استعداد مادر زاد بوده بعد از طی مراتب علوم عربیه تا مرتبه فضل و کمال ترقی نموده در دارالسلطنت لاهور بخدمت جامع المعقول و المنقول ملا عبد السلام لاهوری که در فنون تفسیر و فقه ثانی و نظیر نداشت بسیاری از کتب معتبره بسند رسانید - و بعد از آن در سلک ملازمان درگاه منسلک گشته بخدمت اقلی عسکر فیروزی اثر عز امتیاز یافت و تا وفاقت فرصت و مساعدت روزگار بدرس متداولات اشتغال داشته آخر کار در وقت موعود رخت هستی بر بست *

سر آمد فضلی ملت حنیف مولانا عبد اللطیف

در سلطان پور لاهور پزیرایی سرشت گردیده بگرد آردی سائر علوم و جملی فنون حکمتی و ادبی کوشیده نهایت مراتب امکان این مرتبه بدست آورده بحدت فهم و قوت حافظه و فصاحت تقریر و صفاتی تهور بی نظیر وقت و روزگار بود - پیش از جلوس مبارک سعادت ملازمت شرف دریافته بمنصب تعلیم شاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه مقرر گشت - و مدتی بقیام این خدمت شرف اندوز بوده صدر مکتب را از حضور پر نور روکش دارالحکمت یونانیان داشت - چون از کثرت مطالعه چراغ نظرش از نور بی بهره گردید چشم از تماشای سواد و بیاض روزگار بر دوخته در کنج وطن منزل گزیده موضعی چند برسم سیورغال یافته تا آخر عمر در آن جا گزرانید *

سر دفتر علمای خطه وجود ملا محمود

که ضمیر پاکش معانی را مقام محمود است و سپهر فضل و دانش را
کوکب مسعود در شهر صفا پرور جوئیوز پزیرای سرشت گردیده و از آغاز ایام
شعور در ابداع بدایع محسنات سخن کوشیده مظهر فضل سرمدی و منبع
فیض ابدی بود - در انواع فنون دانش خصوص علم معقول و منقول
و ریاضی و طبیعی و آلهی هیچ کس از ارباب استعداد را قوت دعوی
برابری با وی نبود - اگرچه در خور دانش و بینش خود طلاقت زبان
و تقریر لسان نداشت اما قلم فیض رقمش در حالت تصریر تفسیر
آیات کلام آلهی و تعبیر حقایق اشیا کماهی بعنوان تصنع و تفنن
بکار می برد که هر نقش کلکش دعوی فضیلت معنی پردازایی آن
جناب را زبان می دهد و سخنان ارجمندش بعلاقه غرائب معنی
در صدر انجمن دلہای والا فطرتان اقامت انداز گشته - هر لفظش
که در اثبات شرافت لطایف خفی نطقی ناطق و مخبری صادق
است ابواب حیرت بر روی روزگار می کشاید *

جلوه طراز حسن کلام فاضل عالی فطرت

والا مقلم مولانا عوض وجیه

مولد و ماواش اخصیکت است - فاضلی است تیز فہم روشن ضمیر در
دریانت کیفیت معانی و نزاکت امور سخندانی و والا فطرتی است بی نظیر
بصفای اندیشه و ذکاوت فطنت بر دقایق امور کلی و جزئی علم آلهی
یافته - بتدریس متداولات فنون معقول و منقول بی مثل وقت خود است
و به پاکیزگی اطوار و راستی و دستنی گفتار و حسن خلق و شرافت ذات

آغوش پرورد سعادت ازل و ابد - در سال بیستم جلوس مبارک بعد از فتح
بلخ از ماوراءالنهر بهندوستان جنت نشان که ملجا و ماوامی هنرمندان
جهان است آمده شرف ملازمت اشرف دربارت و در زمره بختمندان
محسوب گشته بخدمت اقتای اردوی معلی سر افزای یافت *

بهار گلشن دانشوری مولانا محمد یعقوب لاهوری

که ذات خجسته صفاتش مظهر فیض ایزدی و مورد عنایات
سرمدیست و در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و منطق و معانی و کلام
و دیگر فضایل و کمالات نفسانی و ملکات ملکی و انسانی نظیر و ثانی
ندارد - چون تابنده هور از افق اشور طلوع نموده و وجود مسعودش که
سرچشمه فیض و محض خیر است آری بی بدجات افزوده - در علم و فضل
شهره آفاق است و در هندسه و هیات و جزویات دیگر نیز طاق - بعد
از تحقیق دقیق و تشخیص حقایق در حالت بیان منطق و معانی
سحر مبین بر روی کار می آورد و هنگام درس نگارند اذبیشه والا قفل از
در گنج خانه عالم بالا می کشاید - ایوه در همه باب بهمه حساب بر دیگر
فضلا مزیت نمایان دارد *

سرحلقه ارباب دانش و نکته دانی مولانا ابوالفتح ملتانی

که بعلم و فضل شهره زمانه است و در فزون دانش و حکمت پگانه -
کلامش بهمه جهت فصیح و حدیثش بهمه حساب صحیح - سخنان روشنش

فروغ بخش هر انجمن و شگفتگی طبع و رنگینی سخن و تازه گفتاری و پاکیزه اطواری خاصه آن زبده ارباب سخن - بالجمله نور ضمیرش دیده افروز بیفش و فروغ سخزش روشنی بخش دانش است - امید که آن مورد عنایات آلهی سالهای دراز مسند آرای انجمن دانش باشد *

طبقه حکما و جراحان

حکمت مآب حکیم صدرا خلف حکیم

فخرالدین محمد شیروازی

که در عهد شاه ظهماسپ فرمانروای ایران بمیرزا محمد نامی شده بود - سررشته نسبش بحارث بن کلاده که شرف ملازمت ازم البوکت حضرت سرورالانبیا صلی الله علیه و سلم و آله و اصحابه دریافته بدعای فیض اندامی آنحضرت اطبی دانا و حکمای حلیق از نسلش بهم رسیده تا روز جزا فن طبابت در دودمانش باقی خوانده بود - پس از تحصیل طب ریاضی و سایر فنون این علم در سال چهارم و ششم جلوس اکبری موافق سال هزار و یازده هجری بهند آمده و در عهد حضرت جنّت مکانی جهانگیر بادشاه بخطاب مسیح الزمان معزز و مکرم گشت - اگرچه چندی در آغاز کار در استعمال فنون طبابت ید بیضا نموده کار نامه تاثیر نفس روح القدس و دم مسیحا بر روی کار می آورد اما آخر کار از ملاحظه این معنی که دفع مقتضای قضا از حوصله طاقت خردمندان افزون است استعفا ازین امر خطیر نموده مکرم سعادت طواف حرمین الشریفین دریافت و تا بود بمنصب سه هزاری عز امتیاز داشت *

حکیم ابو القاسم مخاطب به حکیم الملک

در هند متولد شده ازین جهت که دقیق مهارتش در فن طبابت
بدرجه کمال ارتفاع داشت در عهد حضرت جنت مکانی بمنصب دو
هزاری و پایه عزت و اعتبار تمام رسیده درین وقت سعادت طراز نیز منظور
نظر عفایت حضرت خاقان خرد پرور است *

حکیم رکنای کاشی

از علم طب و معالجات صائبه بهره شامل و نصیبه کامل داشت
و هر درد دشوار علاج را معالجه نیکو نموده از اوق دلهای پریشان بیماران
را شیرازه جمعیت صحت باحسن وجه می بست - چندی داخل
بندگان حضرت بود بسبب کبر سن رخصت انصراف بوطن یافته از ابر
نوال بادشاه دریا دل کشت امیدش سرسبز گشت *

حکیم مومنائی شیوازی

فن حکمت را نیکو ورزیده و لطف حکمت را بحسن خلق آمیزش
داده اطوار حمیده و اوضاع پسندیده را فراهم آورده بمیمنت دست
و برکت دم موصوف است و بدستیاژی معالجات پسندیده در خدایق
مشهور و معروف است - بعد از آمدن به هندوستان نخست با رکن سلطنت
مهابت خان همراهی گزیده در آخر عهد حضرت جنت مکانی داخل
ملازمان سرکار خامه گشت - درین عهد میمنت مهد بمنصب هزاره
سرافرازی یافته مقضی العرام است *

حکیم فتح الله شیروازی

از فرط ممارست این فن دقیقه شناس حقایق اشخاص اعیان وجود گشته بمعالجه اقسام عوارض نیکو می پرداخت و در استعمال فنون دوا و مداوا و تشخیص مرض ثانی نداشت - بعد از رحلت او حکیم صالح پسرش به یمن سابقه رسا و تجربه بخطاب خانی و منصب هزارگی عز امتیاز دارد *

حکیم علم الدین مخاطب به وزیر خان

مولد و منشأش ارض پنجاب است بعد از اشراف بر سن تمیز طریقه اکتساب علوم دنیوی پیش گرفته کتب طب از حکیم داوی بسفد رسانیده در اندک مدت در سائر فنون آن قدرت و تفرد کلبی افدوخت و از روی کمال مهارت و خبیرت پی به تشخیص هر مرض از قیاز واقع برده در معالجات کارستانی می کرد - و چون از قدم خدمت و تکرار معالجات نبض کیفیت مزاج خدیو روزگار و طبع شاهزادهای والا مقدار بدست آورده نهایت مرتبه حذاقت را درین امر کار می فرمود بدین وسیله بسعادت محرمیت بار یافته چندی به دیوانی بیوتات و خدمت خانسامانی و دیوانی عز امتیاز داشت - و از غایت گردانی پس از جلوس اشرف بر سریر سلطنت بمنصب پنج هزارگی ذات و سوار سر بلندی یافته بصاحب صوبگی پنجاب علم عزت برافراخت *

حکیم داود

که از حضرت خلافت بخطاب تقرب خان سرافراز است خلف حکیم عنایت الله است که شاگرد رشید پدر مسیح الزمان بود - بعد از

رحلت پدر از غایت اقتدار معالجه امراض سر آمد اطبای شاه عباس گشته
 کمال قرب و محرمیت بهم رسانید و پس از گزشتن شاه چندی منزوی گشته
 متوجه حرمین شریفین شد و از آن جا براه بندر لاهوری رفته مراجعت
 نموده در سال هفدهم جلوس مبارک موافق سال هزار و پنجاه و سه
 هجری دولت ملازمت اشرف دریافتند از فرط مهارت درین فن بکمال
 رتبه عزت رسیده مکرر معالجات حکما پسند نموده - اگرچه چاره تقدیر
 از سرحد اقتدار بشر بیرون است و فی الحقیقت هر درد دشوار علاج را
 از شفا خانم لطف حکیم علی الاطلاق دوا مرحمت می گردد اما چون
 از وفور حدس و تجربه در معالجه امراض آن پایه بهم رسانیده که در
 مداوای اعراض نخخته بر سر بقراط و جالیفوس می زند از روی مبالغه می
 توان گفت که هر جا که تشخیص او به نبض گیری در آید شاید از
 لطف الهی دستبرد اجل را یاری غایت جائها و اندازة تراج روانها میسر
 نگردد - اکنون بمنصب پنج هزاره سرافراز است و بکمال قرب و محرمیت
 از سائر حکما ممتاز *

شیخ حسن ولد شیخ بهینا متوطن کیوانه

در فن جراحی استاد کامل قدرت بالغ خود بود چون مهارت کلی
 و ید طولی درین باب داشت بچاره گرمی هر گونه جراحی و زخم که سر پنجه
 قدرت می کشود معالجه اش سودمند افتاده جراحی زود رو به اندمال
 و التیام می آورد بلکه باعتبار سود مندی دوا و مداوا می توان از روی
 مبالغه گفت که درین ماده ید بیضا می نمود - چنانچه به یمن این فن رسا
 در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بخطاب مقرب خان و منصب
 پنج هزاره رسیده درین زمان سعادت نشان بسبب ضعف پیری در

کیرانه که وطن اوست گوشه نشین است و بیک تک رویه سالیانه
خرسند - شیخ قاسم برادر زاده اش اگرچه همچو او نیست اما بالفعل درین
فن سرآمد جراحان قانون دان است و در معالجه مواد دموی و دیگر
اقسام ورمها و جراحاتھا مثل و قویین ندارد *

طبقه شعرا

سر آمد جادو کلامان نادره فن حاجی

ماحمد جان قدسی

از متوطنان مشهد مقدس است و به نهایت مرتبه تقدس ذات
و پاکیزگی صفات و وزع و تقوی منصف - صاحب طبع ستوده است
و در شیوه سخنوری متانت و جزالت را چنانچه باید رعایت می فرماید -
چون ظهور فیض باندیشه او موقوف است و خفای نیز معانی به بیفکوری
او موصوف در فصیده فصیدهای نیک می نگارد و در قطعه و غزل
و رباعی و بتخصیص مثنوی داد صنایع و بدایع لفظی و معنوی داده
ایراد معنیهای برجسته بی آهو می نماید - از روی انصاف هیچ کس از
سخنوران بر سخنش انگشت نتواند نهاد و در گفتار سحر آتاش ناخن بند
نتواند نمود - زیاده سخن او مانند زر پخته از آلیش خامی منزّه
است و بجمیع وجوه نزد عیار شناسان معنی معقول و مرجه - القصة
سخن بلند پایه را همواره از فیض طبعش سرمایه بلندی جاوید حاصلست
و اکثر معنی پیش پا افتاده را آن چنان می بندد که از معنی بالا دست
پای کم نمی آرد تا بمعنی والا چه رسد - باعتقاد عزیزان سخن فهم ازین جهت
که مدتها تن به بوتله سخن سنجی گذاخته و قلم را رگ ابر معانی ساخته از

هم روزگاران سرزفش ترجیح و شایستگی تفضیل دارد - اگرچه بحسب وجود از
 زمره متاخرون است اما بحسب مرتبت و اعتبار معنی در مقدمان بشمار
 می آید - در سال پنجم جلوس مبارک موافق سال هزار و چهل و یک
 هجری از وطن احرام طواف رکن و مقام این قبله امانی و مال محتاجان
 و کعبه جاه و جلال انس و جان بسته چون خود را بادراک این سعادت
 عظمی رسانید بانعام نقد و خلعت سافرازی یانته بویافته گرانمند در حلقه
 ثنا طرازی بارگاه گیتی پناه جایافت - این چند بیت که به بیوت کواکب
 پهلو می زند از آن خورشید آسمان فضل بظهور آمده - * ابیات *

من آن نیم که گفتم سرکشی ز تیغ جفا
 چو شمع زنده سر خویش دیده ام برپا
 دمی که بگزردم بی کرشمه ساقی
 نفس کند بدلم کار روزگار میسفا
 کسی که لذت پیکان بی نشانی یافت
 دگر نشد به نشان آشنا چو تیر خطا
 نه غم بسینه نه پیکان بدل نه خار بیابی
 بتنگ عیشی من کس مباد در دنیا
 شبی که عقده کشایم بفاخون از مویش
 چو شمع جان بسرانگشتم آید از اعضا
 برای زینت مژگان بدیده خواهم خم
 وگرنه بر کف دریا کسی نه بسته
 بآب خود چو زمرّد کسی که سبز
 نه شان ابر شناسد نه شوکت درپ

غزل

لی مرا بی رخت افتاده دو عالم ز نظر
 مردم چشم مرا خاک رخت نور بصر
 خط رخسار تو با خویش طلسمی دارد
 که توان خواندنش از یو نتوان کرد از بر
 بحر با دست تو منشور سخامی طلبید
 همه گفتند که بر آب نویسد محضر
 گر کنی نامیه را منع نیاید بیرون
 غنچه از شاخ چو پیکان محبت ز جگر

نظم

زود به کردم من بی صبر داغ خویش را
 اول شب می کشد مفلس چراغ خویش را
 عیش این باغ به اندازه یک تنگ دل است
 کاش گل غنچه شود تادل ما بکشاید
 در چنین فصلی که بلبل مست و گلشن پر گل است
 گر همه پیمانۀ عمر است خالی خوب نیست
 سرفوشتم را قضا از بس پریشان زد رقم
 هر که دیدش گفت مضمونی درین مکتوب نیست
 کند چو حرف گرفتاری ام را تعریب
 پیلای خامه سوزد گر رقم شود زنجیر
 غلام همت درویشی ام که بی منت
 نشاندۀ آتش حرص مرا بموج حصیر

گزشتنم ز تو باشد چو رشته سوزن
 که با حریر بود گرچه بگردد ز حریر
 در دل من ز نم آبله می زوید خار
 گلشنم تازه بود بی مدد ابر بهار
 جوهر ذات نهدی دستی جاوید آرد
 چون نوا تجربه حاصل نشد از دست چنار
 بیم نقصان بود آنرا که کمالی دارد
 میوه چون پخته شد از شاخ بریزد ناچار
 عاشقان را بدو مکراب حرام است نماز
 قبله طاعت محمود بس ابوی ایاز
 من نمی گویم بچشم نه قدم یا بر زمین
 چشم من فرش است هر جا می نهی یا بر زمین
 کشتی چشم تر من بود با دریا قدر
 اشک زور آورد آمد پشت دریا بر زمین
 یاد زوی تو بغاظر رسد ز دهن گل
 هیچ راهی بحقیقت نبود به ز مجاز
 رشک بر زندگی خضر ندارد بجز این
 که نشان از سر زلف تو دهد عمر دراز
 جا بود افتادگان عشق را پر آسمان
 من هم از افتادگان عشقم امّا بر زمین
 آنکه هرگز بر نمی دارد قدم از چشم من
 حدیثی دارم که نقش پای او بر خاک چیست

دل بزلفش بسته قدسی چه می خواهی دگر
صید بسمل گشته را معراج جز فتراک چیست

رباعی

در ساغر من می طلبی را جان نیست
می گویم و از هیچ کس پروا نیست
با گوهر اشک خویشتن ساخته ام
چشم چو حجاب بر کف دریا نیست

رباعی

دانی ز چه بی حجاب می خندد صبح
انگنده ز رخ نقاب می خندد صبح
این نموده چون مقام خندیدن نیست
بر خنده آفتاب می خندد صبح

مثنوی

غنیمت شمار این چنین دوستی
که دید این قدر مغز در پوستی
سخن آنچنان در وی افشوده پای
که از نقل کردن نه جنید ز جای

مثنوی

ز پیوستن خلق نجرید به
ز پیوند بر شاخ روید گسره
میپوند با هیچ کس زینهار
که ناقص بود ظرف پیوند دار
ز قطع تعلق چه بهتر بسود
گلی چیده را جای بر سر بود

ابو طالب متخلص بکلیم

موطنش کاشان و تولدش در همدان و نشو و نما در هندوستان که
مقام پاکان هفت اقلیم جهان است یافته نخست با پیر جمله که بروح الامین
متخلص است بسر می برد و بعد از جلوس مبارک ملازم سرکار
خامه شریفه گشته به تحریک بخت کار فرما چون گفتارش هوش فریب
و دلاریز و طبعش معنی رس و فیض آمیز بود بخطاب ملک الشعرائی
امتیاز یافت - اگرچه استحقاق آن منصب جلیل القدر حاجی محمد جان
قدسی داشت اما ازین رو که پیش از رسیدن حاجی او باین خطاب
سرافرازی یافته بود تا دم آخر برو بحال ماند و تغییری بدان راه نیافت .
بالجمله شاعر جادو فن تازه گفتار است و بنای سخن از مفاقت
فکر فلک آهنگش مستحکم و استوار - سخنانش پخته است و بمیزان
اندیشه بر سخته - هرچه گفته همه متین و دانشین و عبارتش صاف و معنی
رنگین - حسب الحکم اقدس چندی بجهت نظم بادشاهنامه انعمن آرای
نکته دانی بود تا آن هنگام که بهار مالند در گلشن جاوید ربیع کشمیر توطن
اختیار نمود و رقم سنجان دیوان قضا بر ورق حیاتش خط کشیدند - بعدی از
اشعار او بجهت انبساط طبیعت سخن فہمان بقلم می آید * ابیات *

ز تیغش چاک شد دل چون نھان سازد غم او را
گریبان پاره شد گل را کجا سازد نھان سو را
سخن در هر زبان بی زحمت تعلیم می گوید
اگر طوطی به بیدد یکره آن چشم سخن گو را
دیگر

دنبال اشک افتاده ام جویم دل آزده را
از خون توان برداشت پی فنجیر پیکن خورده را

دیگر

هر کس اگر بقدر هذر بهسره یافتی
بایستی آب بهر نصیب گهر شود

دیگر

زخمهای شانه از زلفت فراهم می شود
بخت اگر یاری نماید مشک مرهم می شود

دیگر

خنده بد مستی است در ایام ماهشمار باش
معتسب بومی کند این جا دهان بسته را

دیگر

بی دیده راه اگر فتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستنی از و می توان گزشت

دیگر

دوست بهیچم فروخت با همه یاری
یار فروشی درین زمانه همین است

دیگر

جان نیلویی اگر ای دل گله بیجا چیست
نو که پروانه بزومی هوس اینها چیست

دیگر

سر را سایه یکی بیش نباشد بسا ربا
این قدر خاک نشین در نه آن بالا چیست

دیگر

طوطی آن روز که منقار بخون رنگین کرد
گشت روشن که چه روزی سخن پرداز است

دیگر

چه دل سوزی که چون من رفتم از دست
کسی از کشته پیکان بر نیارد
میان غمگساران سوزم از غم
چو آن کشتی که در دریا بسوزد

دیوانه حسن معانی شیفته طرز سخندان

واقف رموز نهان و پیدا ملا شیدا

فکرش نکته طراز و طبعش معنی پرداز است و منشاد و مولدش
فتح پور اکبر آباد - هر لحظه طبعش در انقیاض معانی تازه ابدار چندین
خیال نوآین بر روی کار می آورد و خاک زمین سخن را که از گرد
کساد خاک مال خورده بود بکیمیای فکر ز می نمود - و در سخن طرز
باستان گزیده بر متاخران پیوسته زبان طنز می کشود و یک قلم این جماعت را
از سلسله ارباب سخن خارج دانسته از خطه سخنوری اخراج می نمود -
و از بس که اندیشه رسا و فکر درست داشت در مجلس فکر سخن
می نمود و پیوسته در انجمن با شاهدان معانی خلوت می داشت - و
با طرز تازه خصم دیرین بود و شعر تازه گوین را بدتر از تقویم پاره می
داشت - اگرچه از مراتب علمی بیگانه بود اما در قوانین سخن آفرینی
یگانه وقت خود است و بسائی فکر بپایه ایست که در یک ساعت نجومی

قصیده‌ها غرّاً که نظم ثویلاً را نمونه تواند بود بکلک شعری^۱ شعار می پرداخت -
و طرّاً اشعار را از دستی پیرایش می داد که هیچ سخن دستگاهی
شانه وار در وی ناخن بند فتواند ساخت - و در برابر مخزن گنجور گنجه
که صاحب پنچ گنچ است طبعش با حور هم پنجه قریب بدوازده
هزار بیت مثنوی منظم ساخته مشتمل بر سخنان حکمت آمیز
و معانی دلوریز و آن را دولت بیدار نام نهاده و سر آغاز آن این
بیت است - * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم آمده سر چشمه فیض عمیم
و در آن کتاب داد سخنوزی بفرعی داده که هر نکته از آن یک کتاب
سخن است بلکه هر نقطه از آن خال رخسار شاهدان این فن - و
از برای حاجی معتمد جان قدسی که سر دفتر قدسین است به تیزی تیغ
زبان قطع اللسانی کرده و بر قصیده او که مطلعش اینست * بیت *
عالم از ناله من بی تو چنان تنگ فضلست
که سپند از سر آتش نتواند برخاست
نکته‌های رنگین گرفته و بعضی جا کلکش از دستی ناخن بند کرده که
جای انگشت نهادن نیست و بعضی جا بر طرّاً اشعار شانه وار بیجا پیچیده -
و در سال هزار و چهل و هفت هجری این قطعه که بر نیز زبانی او برهان
قاطع است در هجو میر الهی گفته - * قطعه *

ای میر من که کرده الهی تخلصی
از مرد لای ارچه الهی شدن خطاست
زین رطب و یلسی که بود در کلام تو
گر مفکر کلام الهی شوم بجاست
میر مذکور از استماع این قطعه بسیار بر آشفت و چندین رباعی در هجو او

انشاء نمود اما هیچ تلافی آن نکرد - و مولانا در اوایل ملازم سرکار خان
خانان عبد الرحیم بود پس از آن بسططان شهریار مخصوص گشته و بعد
از آن داخل بندگان درگاه عالم پناه گردید - و در آخر حال گوشه گزین
خطه کشمیر و خوش نشین آن مکان دل پذیر گردید و بمواجبی که
از سرکار می یافت خورسند بود و باقی عمر آن جا بسر رسانید - و بعضی
از ابیات بلند آوازه آن بالغ نصاب کمال بلاغت کلام که آریزنا گوش
بغات گردون و ابتدای روزگار گشته و باشفا روی غرایب معنی در
صدر انجمن دلها جا گرفته درین اوزاق پذیرای تحریر می گردد -

ابیات

ای بروی تو گرو آئینه را چشم نیاز
شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز

گر بصحرا مو فشاند دشت پر سنبل شود
وز بدریا مو بشوید خار ماهی گل شود

هوای شست زلفت ماهی از کوثر برون آرد
شکر خند تو روز جوهر از خنجر برون آرد
هوایت در سر گنجد که در زیر دم نیفت
چو شمع از جیب خود هر دم سر دیگر برون آرد

زلف او را رشته جان گفتم و گشتم خجول
ز آنکه این معنی چو زلفش پیش پا افتاده است

اگر گیسو بر افشانی هوا در مشک تر پیچپی
 وگر بخساره بنمائی شب مادر سحر پیچپی
 فسونگر داند آن خاکی که ازوی بوی مار آید
 شناسم بوی زلفت را اگر در مشک تر پیچپی
 نه من دودم نه تو بادی نه من زلفم نه توشافه
 که چون من بیشتر پیچم تو با من بیشتر پیچپی
 بدین حسن تونگر زلف چون دلق گدا داری
 که گاهی سائبان رخ کنی گه بر کمر پیچپی

زهی بزلف و رخ طاعت و گناه تمام
 که این تمام بود روشن آن سیاه تمام
 من و شبی که نه گردد بسال و ماه تمام
 نوئی و روز و عالی بیک نگاه تمام
 بیود زلف سیاه طالعم چو نو مشقی
 که نا نوشته کند دست را سیاه تمام

اشکم نه ز خون است گره بسته بمژگان
 کز جور تو چشم گزند انگشت بدندان
 از لذت آب دم تیغ تو سرشکم
 هر لحظه بر آرد سر دیگر ز گریبان
 از وحدت و کثرت چو سخن گوید عارف
 از خط و دهان تو کند حجت و برهان